

نقد نمایش «سونات پاییزی»
نویسنده و کارگردان: جلال تهرانی

قصه‌ای غریب از غربت انسان معاصر



• مسعود موسوی

عکاس سید ضیا صفویان - تماشاخانه ایرانشهر - تالار استاد سمندریان - بهار ۹۶

گرفته است و تقابل این دو و رفت و برگشتی تناوبی در گذشته و حال، در فضایی بمباران شده از کلمات و جملات، بستر دراماتیک نمایش سونات پاییزی را شکل می‌دهد.

درگیری و عدم وجود ارتباطات سالم انسانی و احساسی بین دو نسل نمادین نمایشنامه‌ی سونات پاییزی آنجا تأثیر خود را نشان داده و تراژیک می‌شود که بدانیم خود اینگرید برگمان نیز به‌نوعی از معضل اصلی نمایشنامه در زندگی واقعی‌اش صدمه دیده و می‌توان گفت که این نمایشنامه حدیث نفس شخصی خود او نیز هست و وی با الگوپذیری از زندگی خود در قالبی دراماتیک، تلاش کرده تا به‌اصطلاح تلنگری به جوامع انسانی زده و از تکرار فاجعه‌های مشابه و غیر قابل علاج در بین خانواده‌ها به‌عنوان مستحکم‌ترین و مهم‌ترین شکل انسانی جلوگیری کند.

اینگرید برگمان در طی زندگی واقعی نیز همانند شخصیت اصلی نمایش خود با ارجح دانستن و درگیر شدن با مسائل هنری در بخش موسیقی، باعث شرایطی می‌شود که از زندگی واقعی خود فاصله می‌گیرد و حال در سونات پاییزی با استفاده از خلق شخصیت‌های شارلوت (مادر) و ایوا (دختر) خود را نیز به‌نوعی به محاکمه می‌کشد. وی در کنار تمامی چالش‌های نمایشی، این سؤال را مطرح می‌کند که درحالی‌که هنر بخش مهمی از زندگی بوده، مکملی عالی برای آن به‌شمار رفته و باید زمینه‌ی آرامش و آسایش بیشتر انسان‌ها را فراهم کند چرا به ضد خود تبدیل شده و زمینه‌ساز جدایی و تنفر اعضای یک خانواده شده است؟ خانواده‌ای که به‌صورت سمبلیک، جامعه‌ی مورد نظر نویسنده را در بُعد جهانی

سونات پاییزی داستان تنهایی انسان امروزی در گردابی از معضلات روحی و روانی‌ست، سونات پاییزی داستان درگیری نسل‌هاست؛ سونات پاییزی چالشی‌ست بین زندگی شخصی و هنری یک هنرمند به‌عنوان نمادی از نسلی فرهنگ‌ساز و متعهد به جامعه‌ی خویش؛ سونات پاییزی نشانگری‌ست بر عدم وجود روابط صحیح و واقعی در بین اعضاء یک خانواده به‌عنوان شاخص‌ترین شکل انسانی؛ سونات پاییزی برملاکننده‌ی تأثیر غیرقابل انکار گذشته‌ی انسان‌ها در شرایط حال آنهاست؛ سونات پاییزی تصویری‌ست از انفجار بغض فرو خورده‌ای که از حنجره‌ی مادر و دختری نمادین بیرون می‌زند و... سونات پاییزی شاهکاری‌ست از اینگرید برگمان در نقش نویسنده که به‌تازگی اجرای صحنه‌ای آن را توسط جلال تهرانی در کسوت کارگردان در سالن استاد سمندریان شاهد بوده و هستیم....

شارلوت مادری‌ست که برای رسیدن به اشتهار، محبوبیت و عشق به موسیقی، از شوهر و دو دخترش دست کشیده، آنها را به حال خود وا گذاشته و حال پس از سالیان سال به‌ظاهر موفق و خوشبخت، اما در واقع منزوی و عاجز به دیدار دختر بزرگ خود (ایوا) شتافته تا بتواند هویتی جدید برای خود به‌دست آورده و به آرامش برسد.

ایوا دختری‌ست که او نیز دستی در موسیقی داشته و آرمان‌هایی را در ذهن خود پرورانده بوده که به‌صورت اجبار و در اثر مهاجرت و تصمیم مادرش، به‌یکباره خود را زیر بار مسئولیت نگهداری پدر مریض و خواهر معلولش یافته است. او به ناچار از همه‌ی آرزوهای طلایی خود چشم پوشیده و حال با داشتن زخمی چرکین و عفونی از مادر در مقابل او قرار



نشان می‌دهند. اینگرید برگمان که شناختی بسیار علمی و کاربردی از مسائل و مباحث روان‌شناختی در زمینه‌ی رفتار آدمی دارد با تسلط کامل تأثیر منفی این‌گونه هنر را با قالبی دراماتیک در متن سونات پاییزی مطرح کرده و گام به گام و مرحله به مرحله به رازگشایی و عقده‌گشایی شخصیت‌های خود دست می‌زند. عقده‌هایی که در طی سالیان سال جدایی و دوری شخصیت‌های نمایشی‌اش از یکدیگر شکل گرفته‌اند و سرانجام در پایان نمایش بدون آنکه مشکلات هیچکدام از شخصیت‌های اصلی حل شده باشد این تماشاگران اجرا هستند که با نوعی همزادپنداری در زندگی شخصی و اجتماعی خود با موضوعات مطروحه در نمایش، دست به قضاوت خواهند زد و به نفع یا ضرر یکی از دو شخصیت اصلی رأی صادر خواهند کرد. رأیی که ممکن است هیچگاه از زبان مخاطبین نمایش شنیده نشده و مطرح نشود.

جدا از مسائل فوق، نگاهی به فیلم سونات پاییزی نشان می‌دهد که اینگمار برگمان در نقش کارگردان، بازیگرانش را در این فیلم با آگاهی کامل و به‌عمد در روزمره‌ترین شکل زندگی آنها قرارداده و مطرح می‌کند تا به این وسیله ارتباط بین مخاطب و موضوعات مطروحه توسط شخصیت‌های فیلمش، به ساده‌ترین و بکرترین شکل برقرار شود. آنها با حفظ یک ریتم گویشی از ابتدا تا انتهای فیلم و بدون هیچ مبالغه‌ای در کادر انتخابی توسط کارگردان قرار می‌گیرند. زوایای دوربینی که بر اساس اهمیت دیالوگ شخصیت‌ها و دوری و نزدیکی بیرونی و درونی احساسی و رفتاری آنها شکل می‌گیرد. مواردی که در اجرای جلال تهرانی در سمت کارگردان نیز در کار با بازیگرانش از متن سونات پاییزی مشاهده کرده و می‌بینیم. گلچهره سجادیه و بهاره رهنما به‌عنوان بازیگران نقش‌های شارلوت و ایوا از ابتدای نمایش در یک طراحی صحنه‌ی مینی‌مالیستی و تا حدودی هدفمند قرار می‌گیرند تا مفاهیم مورد نظر کارگردان را از اجرای نمایشنامه‌ی فوق به تماشاگران انتقال دهند. اجرا در صحنه‌ای دو سویه شکل می‌گیرد، صحنه‌ای که دو طرف آن را دو پیانوی چوبی نمادین تشکیل می‌دهد و خط فاصله بین دو پیانو پارچه‌ای است به رنگ مشکی که سمبل و نمادی است از فضای تیره و تاریک که بین مادر و دختر در جریان است. دو پیانو به‌عنوان نمادی از موسیقی هستند که باعث جدایی و دور افتادگی آنها از یکدیگر و بروز مشکلات اجتماعی و روانی در سرنوشت آنها پس از مهاجرت به‌اصطلاح هنری مادر شده است. اما دو سویه بودن اجرا علی‌رغم برخی نکات مثبت، مشکلاتی را از لحاظ زاویه‌ی دید تماشاگر متوجه اجرا کرده است. به این معنا که در بسیاری از لحظات اجرا یا تماشاگر مانند دیدن یک مسابقه‌ی تنیس باید سر خود را مدام به سمت چپ و راست حرکت دهد و یا اینکه از دیدن بخشی از بازی و احساس یکی از شخصیت‌ها که در قسمت دیگر سالن و دور از وی قرار گرفته چشم‌پوشی کرده و فقط بازی بازیگر نزدیک به خود را دنبال کند که منطقی نشان نمی‌دهد. طراحی بسیار ساده لباس بازیگران هرچند بنا به گفته کارگردان نمایش، نشانه‌ای از لباس تمرین بازیگر است، اما انتخاب رنگ مشکی برای آنها و دور بودن لباس‌ها از هرگونه تجملات تزئینی می‌تواند یک طراحی بسیار منطقی را نشان داده و بیانگر این مسئله باشد که آنها در شرایطی صادقانه و در فضایی تیره و تاریک برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند، هرچند که مادر گاهی از خوشبخت بودن کاذب خود دم می‌زند و دختر هم به‌ظاهر از دیدار مادر خوشحال است و شاهدش لبخند تصنعی است که در برخی لحظات بر لب دارد... انتخاب ریتم اجرایی و شیوه‌ی دیالوگ‌گویی این شخصیت‌ها در طی نمایش نیز به‌عمد بوده که حاکی از هزاران جمله‌ی ناگفته‌ای دارد که دو طرف طی سالیان متمادی بر زبان‌شان جاری نشده و حال در زمان بسیار محدود و چند ساعته‌ی ملاقات با هم قرار است عقده‌های سالیان سال، گفته و بازگشایی کنند که این نوع دیالوگ‌گویی نیز تا حدودی قابل قبول نشان می‌دهد و در این میان از اصلی‌ترین نکات مثبت اجرا باید به بازی بازیگران اشاره کرد که جهت رسیدن به این سطح از اجرا از متنی شناخته شده و پیچیده در گفتار و میزانشن درونی، تلاشی دوچندان

داشته‌اند که البته بهاره رهنما مسلط‌تر نشان می‌دهد. هر چند که نباید از بازی گلچهره سجادیه نیز غافل ماند که پس از مدتی دوری از صحنه موفق شده است تا حدود زیادی از پس ابعاد بیانی و حسی نقش شارلوت برآید، اما باید در همین جا بر این نکته تأکید کرد که هر دو بازیگر در راستای ایجاد فرم‌ها و ایست‌های دراماتیک نسبت به بیان دیالوگ‌ها و بازی احساسی کمی ناپخته نشان می‌دهند که این امر در لحظاتی از اجرا از کیفیت بازی آنها کمی می‌کاهد. مکث مدام بازیگران در زمان گفتن کلمه‌ی آخر هر جمله در تمامی طول نمایش، هر چند ممکن است تلاشی در جهت رفع یکنواختی در گفتار دیالوگ‌ها و تأکید بر افعال تلقی شود، اما منطقی نشان نداده و کم‌کم تأثیری منفی را متوجه مفاهیم دیالوگی و باورپذیری بازی می‌کند. همچنین دلایل فرم‌های ایستایی که در لحظاتی از نمایش بازیگران در آن قرار می‌گیرند سؤال برانگیز بوده و مخاطب برای خلق و نحوه اجرای بسیاری از آنها منطقی اجرایی و معنایی نمی‌یابد و بالاخره اینکه موسیقی اجرا نیز از دیگر نکات مثبت نمایش جلال تهرانی بود که با محور قرار دادن ساز پیانو با الهام از متن نمایش، لحظات مناسبی را در اجرا برای تماشاگران رقم می‌زند. بد نیست در همین جا نیز اشاره شود کم‌کردن شخصیت‌های نمایشنامه در اجرا و محدود شدن نمایش به دو شخصیت نیز نه تنها از کیفیت اجرا نکاسته، بلکه در زمینه کارگردانی مثبت نشان داده و ارزیابی می‌شود. در پایان این مکتوب و صرفاً براساس یک نظریه می‌توان به این مسئله اشاره کرد که ای کاش کارگردان نمایش، بازخورد نحوه میزانشن‌بندی کل نمایش و همچنین شیوه بیان دیالوگ‌ها را از زاویه‌ی نگاه مخاطب مورد بررسی قرار می‌داد و با جمع‌بندی نظریات آنها در بیرون از سالن اجرا، با ایجاد تنوع بیشتری در خلق تصاویر بصری و بیان دیالوگ‌ها، البته بر اساس مفهوم و معنای نمایش، بستری را فراهم می‌آورد که تعداد نسبتاً زیادی از تماشاگران از اجرای فوق به‌دلیل یکنواختی‌های تصویری و گویشی خسته نمی‌شدند، مسئله‌ای که بازخورد منفی آن را در موقع خروج تماشاگران از سالن می‌توان دید و حس کرد. در پایان بار دیگر به عوامل اجرایی نمایش به‌خاطر توجه به بعد کیفی تئاتر خسته نباشید گفته و امیدوارم شاهد اجراهای کیفی نمایش‌های بیشتری در کشور و به‌خصوص پایتخت باشیم. مسئله‌ای که اگر به آن دقت نشود تئاتر اصیل ما را از درون بیش از پیش تهی و نابود خواهد کرد.